

”

روی بالاترین
نقطه قلعه،
جایی که
کل جزیره
در آرامشی
جادویی کنار
دریا دراز
کشیده بود و
ماه بر آسمان
حکمرانی
می کرد، صدای
الله اکبر مسجد
جامع جزیره در
طنین صدای
مرغان دریایی
و موج های
آب در جزیره
دمیده شد

”

۳۸ شهید برای
دو هزار نفر
آدم! تعریف
میکنم که زنا
به مرداشون
میگفتن اگه
نمیخوای
بجنگی از جزیره
برو بیرون تا
آبروی ما نره!



از دهه هفتاد گفت و اینکه چه طور دانشجویان انقلابی ها در اوج حمله جریان های فکری به اعتقادات مردم، قلم دست گرفتند و از دین مردم دفاع کردند.

از دهه هشتاد گفت و صیانتی که دانشجویان از جمهوری انجام دادند. از اینکه دانشجویان کلاس به کلاس دانشگاه ها می رفتند تا با استدلال و گفتگو نگذارند تنه این درختی که برایش خون دل خوردند، قطع شود. از دهه نود و عدالت خواهی جریان دانشجویی. از اینکه صندلی مسئولیت را دانشجویان طوری داغ کردند تا کسی که تضاد منافع دارد، رانت دارد، کار بلد نیست، پارتی بازی می کند، حقوق نجومی می گیرد، شفافیت ندارد یا هر صفت دیگری که به نیاز مردم ناسازگار است؛ نتواند راحت به آن تکیه دهد و ریاست کند.

بچه ها! من با چند نفر دیگه اومده بودیم برای بازدید از ظرفیت های کرانه مکران. از سیریک و جاسک تا زرباد رفتیم. حدود ۲۰۰ کیلومتر در هفتصد کیلومتر. همش ظرفیت، همش دارایی. بعد بالا



جواد در چوبی مسجد جامع را باز کرد و با کیک و آمبیوه در دستش منتظر ماند تا آقا هادی حرفش تمام شود. آقا هادی نقطه حرفش را که گذاشت اشاره کرد که پذیرایی را پخش کنیم. صدای چلق چلق کردن پوست کیک ها، فضای مسجد را پر کرد. فرت فرت پاکت آمبیوه ها که درآمد، آقا هادی حرفش را ادامه داد، با انرژی تر از قبل:

بچه ها خسته نباشید. به ته خط رسیدیم. البته به ته خط این فصل. لحظه ای صبر کرد و چشمانش را در پی توجه بچه ها دواند. خداروشکر می کنیم تو این دور روز توفیق خدمت به شما رو داشتیم. بعضی از شما بنده رو میشناسید. با بعضی هاتون تو طول مسیر رفیق شدیم. ولی برای اون عده ای که هنوز منو نمیشناسن و نمیدونم کارم چیه باید بگم رفا، کار من رسانه اس نه اردو برگزار کردن! ما تور مسافرتی نیستیم.

جمله آخر را طوری گفت که آدم خیال می کرد هنوز بعد از این مدت، بعضی از همراهانمان اهمیت این سفر و هدفش را درک نکرده بودند. شاید چند ساعت قبل بود که چند نفر که از ابتدای سفر ساز ناسازگاری کوک کرده بودند، داشتند درباره گرمی آمبیوه و زمان کم برای بازار رفتن صحبت میکردند.

بچه ها برای تور رفتن الان کلی سایت و شرکت خوب وجود داره که نیاز نیست زحمت به خودتون بدید و با بسیج دانشجویی اردو برید. خیلی راحت میتونید برید و بگردید و آخرشم چمدون خریدتونو ببرید خونه. حقیقت ماجرا اینه که اگه ما امروز اینجا ییم به خاطر یه درد مشترکه. به خاطر یه عطش.

حواسم به آن چند نفر دانشجوی غرزن بود که انگار گوششان تیز تر شده بود.

۲۲ ساله دارم کار دانشجویی میکنم. به اندازه موهای سرم با شما دانشجویان نشست و برخاست کردم، واقعیتش اینه این مسیری که داریم میریم، به آخرش خوش بین نیستیم. قبلش منتهای میخوام براتون یه کم از خودمون بگم. یا بهتر بگم، یه کم از خودتون.

از جریان دانشجویی گفت. از سال ۴۲ گفت، از استقلال خواهی جریان دانشجویی. از اینکه دانشجویان سیلی و حبس و زندان را به جان خریدند تا اجازه اداره کشور را به چندین هزار مستشار خارجی ندهند. از دهه شصت گفت و اینکه جریان دانشجویی چه طور سرنوشت دفاع مقدس را تغییر داد. از حسن باقری. از محسن وزوایی. از مصطفی چمران و... از صیانت از تمامیت ارزی کشور.

